



## استراتژی جدید آمریکا

ایالات متحده آمریکا با اعلام ستراتیژی جدید واضح ساخت که مسئله افغانستان را درک میکند و میداند که در عقب شورشگرایی چه فعالیت های دیگری صورت میگیرد

استراتژی جدید با مهمترین تجربه عراق آراسته شده است که برای تامین امنیت، هیچ چیزی مهمتر از بدست آوردن حمایت مردم عام نمیشد. باراک اوباما رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا در آخرین مصاحبه خود با تلویزیون CBS آمریکا از لزوم استراتژی خروج برای نیروهای آمریکایی از افغانستان سخن گفت. اس... اواما گفته است که در همین حالی که ما نیروهای بیشتری به افغانستان اعزام می کنیم، باید در فکر چاره اندیشی خروج نیروهای خود از این کشور هم باشیم.

این سخنان رئیس جمهور آمریکا نگرانی هایی را در داخل افغانستان به وجود آورد و انگیزه های جدی آن کشور را در تعهد به همکاری دراز مدت با دولت افغانستان زیر سوال برد. اما بر خلاف تصور عده ای، سخنان اوباما به هیچ وجه بیانگر خروج فوری و یا کوتاه مدت نیروهای آن کشور از افغانستان نیست، بلکه این سخن عمق استراتژی آقای اوباما را در قبال امنیت و بازسازی کشور افغانستان و منطقه بر ملا می سازد. طبیعی است که نظامیان خارجی نمی توانند برای همیشه در افغانستان بمانند، زیرا حضور دایمی آنها نه با منافع کشور افغانستان سازگار می افتد و نه به نفع سیاست آن کشورها می باشد.

استراتژی جدید عمدتاً بر سه محور جدید می چرخد:

- 1- منطقوی شناختن مشکل افغانستان
- 2- تقویت و تجهیز لازمی نیرو های نظامی-امنیتی افغانستان
- 3- کمک مشروط به پاکستان

استراتیژی جدید مسله افغانستان را بشکل منطقوی دیده پاکستان، هند و حتی ایران را نیز شامل ساخت. اوپاما هنگام ارایه استراتیژی جدید علاقمندی مذاکره را با تمام جانبین نشان داده و برای القاعده واضح ساخت که مذاکره با آنها وجود ندارد.

در استراتیژی جدید صراحت داده شده است که **القاعده و متحدان افراطی آن سرطانی** هستند که **خطر نابودی پاکستان** را از درون به همراه دارند. یگانه خطری که متوجه این منطقه است از جانب القاعده و متحدان افراطی آن است. به همین علت ما باید در کنار هم باشیم. **تروریست های فعال در درون مرزهای پاکستان**، فقط دشمنان آمریکا و افغانستان نیستند بلکه آنها خطری عظیم و فوری برای مردم پاکستان هستند. مردم آمریکا باید این را درک کنند که پاکستان برای مقابله با القاعده به کمک ما نیاز دارد. این کار ساده نیست. مناطق قبله ای پاکستان وسیع است. این مناطق صعب العبور است و در اغلب موارد خارج از حوزه حکومت است. به همین علت ما باید کمک های نظامی مان را به پاکستان بر اعطای ابزارها، آموزش دادن و حمایت هایی متمرکز کنیم که پاکستان برای ریشه کن کردن تروریست ها به آن نیاز دارد. پس از سالها نتایج ضدو نقیض ما نمی توانیم **"چک سفیدی"** به پاکستان بدهیم.

اقدامات که باید در پاکستان انجام شود با اقداماتی که باید در افغانستان صورت پذیرد جداناپذیر هستند. اگر شبه نظامیان بتوانند آزادانه در مرزهای دو کشور تردد کنند هرگز شاهد آن نخواهیم بود که خشونت ها در این منطقه پایان یابد. امنیت مستلزم وجود حس تازه ای از مسوولیت پذیری است و به همین علت ما گفتگوهای سه جانبه ای میان آمریکا و پاکستان و افغانستان خواهیم داشت. در رابطه به همکاری های منطقوی و جهانی آمده است که در عوض، بجای **تحمیل نمودن یک ائتلاف قلابی**، ما باید **ائتلاف های قبائلی** را کمک نمائیم.

ولی تا هنوز حضور نظامی ما در افغانستان با مشکلات همراه است. روش حضور گسترده نظامی، غیرموثر ثابت شد. ما قبلاً آموختیم که طالبان افغانی و پاکستان متحد شده اند تا علیه حضور نظامی ایالات متحده مبارزه کنند، که این امر تهدید وسیعتری را متوجه عساکر امریکایی میسازد.

تربیه و تجهیز نیرو های بین المللی در افغانستان پروژه های میانه و طویل مدت است. مهمتر از آن، استراتیژی جدید بالای تامین امنیت مردم عام تاکید میکند که روحیه شان توسط دهشت افگنان تضعیف میشود. در استراتیژی جدید قید شده است که **امر خروج** باید با نیاز مساعدت افغانها متوازن باشد.

**بحران به مفهوم جامعه شناسیک**

واینکه چگونه میتوانیم بحران کشور خود را بمثابة یک مفهوم جامعه شناسیک، شناسایی کنیم باید گفت که متأسفانه ما در کشور خود نتوانسته ایم نظام مفاهیم ایجاد کنیم و مفاهیمی را که در دیگر جاها و در بسترهایی کاملاً متفاوت از کشور ما بمیان آمده اند، یعنی در بسترهای متعالی با پشتیبانانهای بزرگ علمی و فرهنگی زایش و پیدایش یافته، رشد کرده و پخته شده اند، ما خواسته یا ناخواسته آنها را به عاریت گرفته و در بستر بسیار تنگ و تاریک و کم بار و حتی نازای کشور ما مورد استفاده قرار داده ایم؛ بیشترین مشکلات ما ناشی از این بکارگیری های غیر هوشمندانه بوده است و تا هنوز می باشد.

و اما **مدیریت بحران** از مباحث جدیدی می باشد که در چند دهه اخیر توسط سازمانها و نهادهای مختلف مورد توجه قرار گرفته است. با توجه به نوپا بودن این بحث و تغییراتی که در جهت بهبود آن در جریان دهه های گذشته بر روی آن صورت گرفته است؛ مطالعه، اجرا و پیاده سازی سیستم مدیریت بحران نیازمند ایجاد زبان مشترکی است که مفاهیم اولیه را بین کارشناسان، مورخین، جامعه شناسان و سیاستمداران یکسان سازد.

مبانی نظری و تعاریف مدیریت بحران یکی از مهمترین بخشهایی را تشکیل می دهد که باید مورد توجه قرار داد و چند مرحله اساسی را در بر میگیرد. آن مراحل شامل تشکیل **ستاد بحران** با حضور تمامی نیروهای آگاه، متخصص و مسئول، **شناخت** چیرستی، چرایی، چگونگی، کیستی و **منبع بحران** (شناسایی کامل بحران)، **پیشگیری و کاهش اثرات بحران**، آمادگی، پاسخ و واکنش و بازگشت به حالت عادی می باشد. یعنی **تعین استراتژی** دقیق بمنظور تبیین خط مشیها، روشها و شیوههای مقابله با بحران.

شناخت لایه های بحران در واقع **پس بحرانها**، یکی از موارد مهم در امر تضعیف اثرات بحران و حتی غلبه بر آن می باشد. و در بر گیرنده **شناخت انسان** (شناخت تجربیات، آموخته ها، میزان نگرانیها، اضطرابها، خونسردی و توانمندیها) و **شناخت فرهنگ جامعه** (شناخت فرهنگ بحران ستیزی، باورهای ایجاد تغییر علیه بحران و شناخت سنتها، اقلیم، آداب و رسوم) می باشد.

جهت نیل به این مقصود، متدولوژیی جهت تهیه طرح مدیریت بحران باید کاملاً مشخص باشد. برای این منظور دو رویکرد کمی و کیفی وجود دارد. در رویکرد کمی کلیه اطلاعات و سوابق تاریخی - سیاسی افغانستان موجود بوده و به کمک آن بحران کشور مورد بررسی قرار می گیرد. این روش با توجه به نتایج تحقیقات از اوضاع به واقعیت و تاریخ کشور نزدیک می شود. در رویکرد کیفی که اطلاعات تاریخی و سوابق بصورت کامل وجود نداشته به کمک برگزاری سمینارها و مطالعات علمی و مطالعه و مقایسه سایر بحرانها استنتاجات لازمی بدست آمده و با یکدیگر مقایسه می شوند. این روش نسبی بوده و امتیاز بحرانها نسبت به یکدیگر لیست می شوند. امتیاز هر یک از این بحرانها بر اساس میزان اثر و تکرار حادثه داده می شود.

ما اسناد، مدارک و شواهد کافی تاریخی برای بررسی بحران افغانستان در اختیار داریم و اسناد و مدارک بسیار مهم دیگر هم در آرشیف‌هایی ابر قدرت‌های درگیر در مسایل افغانستان در ازمینه‌های مختلفه تاریخی وجود دارد. بخصوص آرشیف انگلستان و روسیه. تلخ بختانه با چنین وضعیت درهم و برهم که وطن و مردم ما دارند، هیچ کشور خارجی بخصوص آنهاییکه با ما دشمنی کرده‌اند، حاضر نخواهند بود که چنین اسناد و مدارک را در اختیار ما بگذارند. فقط این خود ما هستیم که راه بیرون رفت از بحران را از طریق تحقیق و بازشناسایی عوامل و ریشه‌های تاریخی، استراتژیک و اجتماعی-سیاسی بحران در یابیم.

## قربانی جغرافیه

موقعیت **جیوپولیتیک افغانستان و بازی‌های منطقوی** است که پای منافع کشورهای همسایه و غیر همسایه و دور و نزدیک را در کشور ما کشانیده است. شیشه‌آرامش مابا سنگ منافع دیگران شکسته شده است. و این ما هستیم که زیر سنگ آسیاب هماهنگ سازی منافع دیگران گرد و پاشان شده ایم. به شهادت تاریخ، افغانستان قربانی جغرافیا خود شده است. این **جنگ**، **جنگ ما نیست جنگ دیگران در خاک ما**ست که ریشه در تصادم منافع آنها دارد.

مساله **هماهنگ سازی منافع** همیشه پیچیده ترین مساله سیاسی در افغانستان بوده و هست، و بحران افغانستان هم ریشه عمیق در این مساله دارد.

کشورهای بزرگ و همسایه‌هایی حریص هرکدام هدف مشخص خود را داشته و **بازی** جداگانه‌ای را به پیش می‌برند و هر یک **قاعده بازی** خود را داشته که با دیگران فرق دارد:

- **قاعده بازی آلمانی** ها بر "جواب خشونت را نباید با خشونت داد." استوار است .

- در حالیکه **قاعده بازی** ایتالیاییان را دیپلوماسی پنهان(مخفی)تشکیل میدهد، یعنی برخورد استخباراتی با شیوه مذاکرات جداگانه با القاعده و طالبان از طریق جواسیس خود زیر پوشش خبرنگاران یا داکتران بدون مرز در پیش گرفته‌اند. که چندی قبل یک پروژه آنها زیر نام به اصطلاح اختطاف خبرنگارشان، قسماً افشا شد. برخی از کشورهای دیگر نیز از این شیوه پیروی میکنند. ما شا هداختطاف و پس از مدتی رهایی چندین خبرنگار و کارمند (موسسات خیریه!) بوده ایم. چه توجیه میتواند برای این مسئله وجود داشته باشد؟

- کشور شاهی هالند طرفدار رسمی و قانونی ساختن کشت و فروش خشخاش در افغانستان می باشد.

- رو سیه و چین در قالب شانگهای در تلاش حضور نیرومند خود در صحنه سیاسی و اقتصادی افغانستان می باشند و بر ضد قوت گرفتن پایگاه های نظامی امریکا و ناتو در افغانستان.

قاعده بازی ایران را، دفاع ایران در خارج ایران یعنی افغانستان ، گسترش جنگهای فرسایشی در داخل افغانستان بر ضد آمریکایی ها و ایجاد مشکلات خورد کننده برای آنها، و داشتن دست بالا در سیاست های منطقوی تشکیل میدهد.

انگلیسی ها **بازی** خود را دارند و اهداف مشخصی را از سالیان دور در منطقه تعقیب می کنند. انگلیسها بر خلاف دیگران با داشتن ابزار کارآتر دست باز و پای چالاک دارند. زیرا جمعی از ملا و ملک را در اختیار داشته و در هر دو استقامت کار های بزرگی برای خود انجام داده اند .

-در این میان فقط این افغانها می باشند که نه بازی دارند و نه کدام قاعده بازی و بمثابه بز ، بزکشی قناعت کرده و خود تماشاچی دریده شدن خود شده اند.

## طالبان

طالبان شلاق دوزبانه این بازی اند که سوار کار و اسپ هر دو از آن نوازش می بینند. فراموش نکنیم که طالبان کدام پروسه نبود که از بطن حوادث افغانستان و در داخل افغانستان بوجود آمده باشند؛ جز یک پروژه کاملاً استراتژیک و استخباراتی که در نتیجه تشریک مساعی انگلیسها، آمریکاها، سعودی ها و پاکستانی ها از مونتاژ قطعات مختلف ایدیالوژیک و استراتژیک در داخل پاکستان ساخته شدند و قرار نیست به این زودی ها، دوره استهلاک و اصطکاک خود را سپری کنند. در حقیقت طالبان یک پروژه انگلیسی بود که بفرمایش آمریکایی ها وارد بازی شدند. و اما هر یک از این دو کشور هدف خود را از بکار گیری این پروژه داشتند.

آمریکایی ها میخواستند با تسلط کامل طالبان بر همه ی افغانستان، امنیت انتقال لوله های گاز و نفت را از آسیای میانه به سواخل بحر هند تامین کنند. از طرف دیگر توسط طالبان در آنسوی مرز های شمال افغانستان رخنه و نفوذ کرده سلاح و تجهیزات لازم را در اختیار طرفدار خود در سر زمین های آسیا میانه قرار داده و زمینه را برای براه انداختن انقلابات رنگین به هدف استقرار رژیم های طرفدار غرب در آن کشورها مساعد سازند. هدف، تصاحب ذخایر و میادین گاز و نفت منطقه بود و تنگ تر کردن کمربند سیاه و سبز دور کمر جغرافیای روسیه. ما دیدیم که آمریکا در مشارکت با برخی کشور های اروپایی موفق شدند تا مرز های شوروی سابق را در غرب بشگافند . ولی در شرق از طریق افغانستان نتوانستند کار بزرگی را در آن منطقه انجام دهند.

زمانیکه این پروژه امریکایی ها با ضد برنامه های روسی به شکست مواجه شد، دیگر طالبان آن نقش و تاثیر را از دست دادند و آمریکا به دنبال تغییر تاکتیک و استراتژی خویش بر آمد.

اما دولت انگلیس از آن پروژه هدف دیگری را تعقیب میکرد که سنگپایه آنرا فارورد پالیسی تشکیل میداد. یعنی تلاش داشت وادارتا خط باصطلاح دفاع از منافع خود در منطقه را یک کمر بند پیش تر بیاندازد.

زمانی بر پایه آن سیاست، پاکستان را روی گرده افغانستان و هندوستان خط کشی و ایجاد کرد و سپس با دسیسه ی دیگری **خط دیورند** را ترسیم کرده چندین صد کیلومتر دیگر پیشروی کرد و حالا می کوشد تا در **سلسله جبال هندوکش و بابا** لنگر اندازد.

اساسی ترین عامل بحران موجود افغانستان برخوردار منافع آمریکایی ها با انگلیسی ها و همسایه های افغانستان می باشد. حقیقت این است که انگلیسیها قصد ندارند منطقه را به آسانی به آمریکایی ها و برنامه های آنکشور واگذارند. به همین دلیل تا حال سر رشته کار و بار طالبان را در دست خود داشته و از این ابزار خشن در جهت خنثی سازی برنامه های آمریکایی ها استفاده عظیمی می نمایند. بخصوص از طالبان پاکستانی، مسلماً به کمک پاکستانی ها، این طفل حرامزاده خود شان.

سابقه بد انگلیسها در منطقه تا هنوز هم دل و دماغ هر عنصر ملی، دموکرات و وطنپرست منطقه را می آزارد. باور شان نمیشود که انگلیسها قصد خدمت بوطن شانرا داشته باشند. حق بجانب هستند اگر میگویند **«مرا زخیر تو امید نیست ، شر مرسان»**.

کته های وسیع از ملیون در مخالفت با انگلیسها ترجیح داده اند تا با آمریکایی ها هم نفس و همقدم شوند. و اینرا هم بخوبی میدانند که انگلیسی ها از گذشته های دور روی عناصر معامله گر مذهبی و سنتی و خوانین؛ سرمایه گذاری کرده و به آسانی قادر اند منافع خودرا توسط آنان تامین و تحکیم بخشند و با **حربه مذهب و سنت** میتوانند برای هر حریف، مشکل فراوان خلق کنند. به همین خاطر است که انگلیسها مخالف سرسخت اعزام بیشتر نیروی نظامی در افغانستان می باشند. آنان قصد ندارند پروژه ای را که خود ایجاد کرده اند و حافظ منافع شان است با دستان خود از بین ببرند.

افشا ی پروژه آموزش، تسلیح و تجهیز طالبان توسط انگلیسها با دست گیری و اخراج دو کارمند انگلیسی سازمان ملل متحد از افغانستان در سال جاری، مصداق و گواه روشن این ادعا می باشد.

انگلیسها معتقد اند: جنگ در افغانستان فقط با توسل به نیروی نظامی پیروز نمیشود.

"ما باید با طالبان وارد مذاکره شویم و بین آنها تفرقه بیندازیم. درست است که تعدادی از سران طالبان مذاکره پذیر نیستند اما می توانیم با اکثر سران قبایل وارد مذاکره شویم."

اینجاست که سر نخ برنامه انگلیسی بدست میاید. یعنی استقرار امارت دوم طالبان .

به باور من صلح و مصئونیت ما گروگان منافع استراتژیک انگلیسها در پشت پرده و پاکستانی ها در روی پرده شده اند. در این مقطع نه از صلح خبری است و نه از ثبات و مصئونیت و آبادی، **شمشیر تجزیه در پیش چشمان ما برقک**

**میزند.** انگلیسها در تلاش ایجاد امارت دوم طالبان می باشند اگر نه در کل افغانستان حتماً در جنوب افغانستان. بنابراین ما تا آنگاه به صلح مثبت دست نخواهیم یافت که انگلیسها در جنوب کشور ما حضور منفی داشته باشند. پافشاری طالبان به خروج نیروهای خارجی از افغانستان، بمثابة پیش شرط مذاکره با دولت کرزی، با کدام سیاست و منافع کور گره خورده است؟!...

## سر انجام

ما میتوانیم به صلح برسیم و از برش گوشه دیگری از کشور خویش جلوگیری کنیم. به شرط ایجاد دولت مرکزی مقتدر ملی، تقویت لازم نیروهای مسلح، تقویت خدمات اجتماعی بخصوص فراهم سازی زمینه اشتغال برای مردم، اتخاذ اقدامات بنیادی در جهت بهبودی وضعیت زندگی مردم، کار وسیع در جهت تقویت روحیه خدمت بوطن و وطندار.

در بعد خارجی مهمترین و بنیادی ترین مسئله اینست تا آمریکا پی ها با تغییر استراتیژی، زادگاه و پرورشگاه تروریسم در داخل پاکستان را در محراق جنگ با تروریسم قرار داده و اقدامات گسترده، کافی و همه جانبه را در این جنگ و مبارزه رویدست گیرند.

با تغییر رهبری و تغییر استراتیژی آمریکا در ارتباط افغانستان، پیشبینی می گردد که سال 2009، سال سرنوشت سازی برای افغانستان خواهد بود. تعیین زعامت نو در افغانستان و رهبری جدید آمریکا که از بطن شعار **تغییر** سر بلند کرد، حتماً با استراتیژی جدید، سیاست ها و تاکتیک های دیگر وارد کارزار مبارزه با بحران افغانستان خواهند شد! در غیر آن همین آش و کاسه هم شور تر و شکستنی تر شدن است.

البته فراموش نکنیم که من درین مقال به چند و چون بحران که از بحران سرمایه و متعلقات آن، در نظام جهانی شده سرمایه بر میخیزد، تماس نگرفته ام، و اما محققین میدانند که اگر مرد گرسنه ای در روستای موزنابق میمیرد، در پشت آن دیو هفت سر سرمایه خفته است! اگر دوشیزه ای از خانه اش به شیشه خانه ای انتقال میابد در پشت آن مافیای سرمایه چشمک میزند و به همین طور اگر در کشوری امنیت استقرار نمی یابد، به معنای آن است که گردش سرمایه به آن ضرورت دارد.... اگر در کشور ما توتاه های گوشت بنی آدم از بالا و پایین باد می شود، بازهم بر مبنای قانون حرکت سرمایه جهانی است.

از وقتی که سرمایه آزاد مالی، در دهه 90، با فروپاشی سرماییداری حزبی - دولتی شوروی، خود را جهانی ساخت، تا امروز، برای استقرار جهان گسترده خود توطیه می چیند.

جهانی شدن سرمایه، بسیاری از چیزها را جهانی میسازد من جمله جنگ و فقر را، بلند رفتن نرخ سود باعث بلند رفتن نرخ جنگ و فقر میگردد. جنگ و اشغال افغانستان در خریطه اقتصادی نیو لیبرالیزم، یکی از حلقه های زنجیر جهانی کردن سرمایه است.